

جلو‌های طبیعت

و

عناصر آن در شعر جنگ

□ دکتر منوچهر اکبری

استاد دانشگاه تهران

می‌شوند نقش و رنگ و صبغه جدیدی به خود می‌گیرند. مثلاً طبیعت در شاهنامه فردوسی و در قلمرو تخیلات حماسی با طبیعت در دیوان منوچهری و ساحت تخیلات او فرق دارد. دید فردوسی و تعریفها و صورتگریهایش از کوه و ابر و رود و طلوع خورشید با دید و برداشت عنصری و انوری و منوچهری و نظامی و سایر شعرای طبیعت گرایکسان نیست. نکته این است که دخل و تصرف شاعرانه تا چه میزان می‌تواند در استخدام طبیعت و تغییر لباس آن مؤثر افتد؟ اندکی از دوره‌های اوج و شکوفایی طبیعت‌گرایی ادبیات به جلوتر می‌آیم تا برسیم به روزگار خودمان که مسلماً روند زندگی ماشینی به میزان قابل توجهی از

از جمله محورها و موضوعهایی که در بررسی شعر جنگ می‌توان مورد نقد و بررسی قرار داد بسیج و جلوه طبیعت و عناصر آن در ساحت تخیلات و مجازها و استعارات و وصفهای شاعرانه، به زبان دیگر تأثیر رنگ‌پذیری و اقتران طبیعت و مظاهر آن در شعر جنگ است. اگر چه در ثبات و وحدت طبیعت در تمامی اعصار جای تردیدی نیست اما طبیعت به تناسب جریانهای مختلف هر عصر و اندیشه‌های شاعر هر دوره رنگی خاص به خود می‌گیرد. مثلاً: گل سرخ، شقایق، دشت کوه، رود، جنگل، نسیم، طوفان همواره ثابت‌اند و در اصل آنها هیچ تغییری روی نداده است اما وقتی در حوزه رنگ‌پذیری و شبیه‌سازیهای شاعرانه واقع



آشنایی و رابطه انسان با طبیعت کاسته است تا حدی که بسیاری از تخیلات و تشبیهات دیوان منوچهری و انوری و عنصری و ... امروز برای ما بیگانه می‌نماید و حتی برای درک آنها شاید دچار مشکلات هم می‌شویم: ۱. از جمله دلایلی که می‌توان برای این بیگانگی بیان کرد اینکه:

ما بیشتر از آنکه با طبیعت به طرز زنده و محسوس ارتباط داشته باشیم، دچار طبیعت‌گرایی تصویری و مصنوعی شده‌ایم. ما گل سوسن را جز در گلفروشیها و از پشت شیشه (ویتترین) یا صفحه تلویزیون ندیده‌ایم. مثلاً در برنامه راز بقا، و از ده زبان آن حتی به یک زبانش هم آشنایی نداریم. روزها از پی هم می‌گذرند و فصلها درآمد شدند، بهار از کنار ما می‌گذرد بی‌آنکه ما را در جلوه‌ای از آن همه آیات الهی به تفکر وادارد. و یا حداقل از این گذر عمر عبرت بگیریم، ما حتی با هوای آزاد و نسیم گذرا بیگانه‌ایم. با گلها قهر کرده‌ایم تا حدی که شمعدانی کوچک پشت پنجره اطاقمان از بی‌آبی می‌خشکد. رگبار باران را از پشت پنجره و شیشه دود آلود می‌نگریم و کمترین تخیل و تحولی از این نموده‌ها و جلوه‌های طبیعت در ذهنمان پدید نمی‌آید. از آنجا که این مقال را جای بررسی تطور و تحول و

صبغه و جلوه طبیعت در بستر شعر پارسی نیست تنها به رگه‌های آشنایی از تخیلات شاعران، آنجا که از جنگ تأثیر پذیرفته‌اند، اشاره خواهیم کرد، تا از این بررسی بر ما روشن شود که آیا طبیعت در عالم شعر هم مثل ما مرده و ایستا است یا زنده است و پویا، و اگر زنده است میزان این تحرك و پویایی تا چه حد است؟ مثلاً نسیمی که کارش پیام‌رسانی از یار و دیار معشوق و گل و بهار و ریحان و فروردین ... بود آیا امروز در حوزه تخیلات جنگی پیام‌های نظامی و یا خبر شهادت مظلومانه رزمندگان اسلام را از خطوط مقدم به قسمت‌های پشت جبهه یا از سنگری به سنگر دیگر خواهد برد؟ آیا در خشونت و کشتار و خرابی و ویرانی باز هم نسیم از بهاران و عطر شقایق خبر خواهد آورد؟ یا از عطر خون شهیدانی که مردانگی و شرف و ایثار و مقاومت را تا پای جان ایستاده‌اند نوید عروج خواهد آورد؟ آیا نسیم خطه تفتیده جنوب با نسیم گلزار و مصلای شیراز یکیست؟ آیا نسیم آتشگون جبهه‌های خون و آتش با نسیم روحبخش آب رکناباد یکیست؟ پیام نسیم هنگام نوازش بیرق خونچکان و به اهتزاز درآمده بر مزار هر شهید حماسه آفرین چیست؟

آیا می‌توان کشتار (ترور) دست جمعی



دستی از شقایق را در یورش شبانه تانکهای
دشمن هنگامی که لاله و نسترن و سوسن و
گل و سرخ در خوابند، نادیده گرفت؟

آیا می‌توان از کنار خونهای جاری گل‌های
پر پر خونین شهر به سادگی گذشت؟
آیا می‌توان پیکرهای زخمین و قامت
شکسته نخل‌های سربریده جنوب را فراموش
کرد؟

آیا مقاومت و مظلومیت کارون و بهم‌شیر
و کرخه نور و جزایر مجنون در برابر هجوم
ناجوانمردانه و مکرر دشمن را، جز جلوه‌ای
از تأثرات طبیعت از جنگ باید دانست؟

از جمله تصاویر و تشبیهاتی که در اکثر
اشعار جنگ می‌توان دید، عکس برداری و
شبیه‌سازی از لاله و شقایق است. شباهت
تصاویر در احضار و استخدام لاله و شقایق
از میان گل‌ها به حدی به هم نزدیک است و
یکسان، که باید گفت: در مواردی مستعمل و
بی‌روح شده، پویایی و تازگی خود را از
دست داده است. برای نمونه به ابیاتی چند
در این مورد اشاره می‌کنیم:

فصلی به راه عشق جان ارزان فروشیم

فصل دگر لاله صفت از خاک جوشیم^۱

خاک تو با خون بهم آمیختند

لاله از آن خاک برانگیختند^۲



بذر شقایق همه جا کاشتند
رایت صبح ظفر افراشتند^۳

* * *

سبزیم و شکوه سرو در قامت‌مان

سرخیم و حضور لاله‌ها آیت‌مان^۴

برتن کفن است و باد از وادی عشق

گلبوسته زند به گونه رایت‌مان^۵

ای لاله‌های ارغوانی / ای واژه‌های آسمانی /

آلاله‌های پرپر عشق /^۶

* * *

لاله‌ای با درد و داغ آمیخته

ساغری با درد و داغ آمیخته^۷

از فروغ لاله‌های درد و داغ

دست هر دشت تو روشن از چراغ^۸

* * *

گفتی شقایق‌های در خون خفته بنگر

بر گور کودک مادر آشفته بنگر^۹

کی دیده بودی خون شود تنپوش هامون

یا لاله روید از دل امواج کارون^{۱۰}

* * *

سپاه لاله حمر است یا که خون شما

به صف درآمده لشکر به دشت و هامون زد^{۱۱}

گشته گلگون رخ خونین وطن خوزستان

لاله‌گون، مشک فشان، قلب وطن خوزستان^{۱۲}

* * *

اینک گزینش ابیاتی چند از سایر قالبهای
شعری برای نشان دادن جلوه طبیعت و
عناصر آن.

ای ابر پر صلابت آبی زدیده بفشان
با مرگ لاله طی شد افسانه بهاران^{۱۸}

* * *

روید گل شقایق از سینه خون
اندیشه کن از قیام دیرینه خون^{۱۹}
با دیده طوفانی تاریخ نگر
آینده خاک را در آینه خون^{۲۰}

* * *

می تراود زاله رنگ خون ز جام لاله‌ها
شعله بر می خیزد از گلگونه کام لاله‌ها
از شهیدان کفن خونینه می آرد خیر
پیک خون پیغام خونین از پیام لاله‌ها^{۲۱}

* * *

به اشک زاله نوشتند بر صحیفه گل
که لاله از بدن پاره پاره می جوشد
زباغ حادثه بوی شقایق آمد باز
مگر که خون شهیدان هماره می جوشد^{۲۲}

* * *

از گرد راه رسید سواران لاله‌ها
با تیغ آفتاب به میدان لاله‌ها
مست است دشت و باغ زعطر گلاب خون
از هر شهید رسته به بستان لاله‌ها^{۲۳}

* * *

بین که شعله خندان لاله می رقصد
بسوز مرغ غزلخوان در این زبانه باغ
هزار پرچم خونین لاله در جنبش
به یاد بود شهیدان جاودانه باغ^{۱۳}

* * *

مرا چون لاله پر پر می پسند
به موج خون شناور می پسند^{۱۴}
چو خواهد پایدار و سرفرازم
مرا بی پا و بی سر می پسند

* * *

شهیدان لاله‌های سرخ باغند
به راه رهروان چشم و چراغند
درون قلب خصم دون همانا
حدید گرم سرخ و سرب داغند^{۱۵}

* * *

در سینه ما، لاله میعاد شکفته است
در غربت غمبار گل یاد شکفته است

* * *

شور تکبیر شما، شعله شب شکن است
شعله باورتان لاله دشت وطن است^{۱۶}

* * *

با داغ هزار ساله خندید شهید
از باغ خزان چو لاله کوچید شهید
هرچند در این میانه جان داد ولی
جان دگری به عشق بخشید شهید^{۱۷}

* * *



ای گل لاله که خون کفنی

راوی داغ کدامین چمنی؟^{۲۴}

* * *

جبهه سرتاسر زخون رنگ گل احمر گرفته

گویی از آلاها دشت و دمن زیور گرفته^{۲۵}

* * *

یاران به دوست دل بسپارید

و آنکه خسان به هیچ شمارید

در لاله زار جبهه دمام

گلیاد حق به سینه بکارید^{۲۶}

* * *

این بیشمار لاله رخان در هوای یار

تا روز وصل ثانیه‌ها را شمرده‌اند

* * *

چون لاله زیباغ خلق سربرکردی

از نافه عشق تن معطر کردی^{۲۷}

* * *

لاله‌ها در چمن وصل چه بربل راندند

که هزاران سخن را به نشید آوردند^{۲۸}

علیرغم این که به یکی دو نمونه از هر

شاعر (آن هم نه تمامی شاعران) اکتفا کردیم

با این حال اشتراك دید و همسانی تصاویر و

تخیلات و تشبیهات در نمونه‌ها کاملاً مشهود

است. البته ما این یکسانی تصویرها را عیب

نمی‌دانیم و نمی‌گوییم: چرا تا این حد

برداشتها و تلقیها به هم نزدیکتر است؟



افسوس که روش کار در این کتاب مقایسه‌ای

نیست تا نمودار و قوت و ضعف صور خیال

هر شاعر را نشان دهیم. البته هیچکدام از

شاعران معاصر هم مدعی نیستند که از

جهت قدرت و نفوذ و رسوخ در طبیعت

می‌توانند دستی به کله گوشه منوچهری

بسایند؛ اگر چه از بعد و تعهد شاعری که

زندگی را «عشق است و کباب است و رباب

و ...» می‌داند او را به هیچ عنوان در حد و

هم‌شان شاعران متعهد عصر خویش قرار

نخواهیم داد.

اگر ملاك و محور را جنگ قرار دهیم باید

گفت طبیعت به دو صورت در شعر شاعران

بسیج شده است:

الف. مواردی که طبیعت و نمودهای آن را

با برداشتهای شاعرانه دوره‌های پیشین ادب

فارسی به خدمت فرا خوانده‌اند، که می‌توان

تا حدی به شواهد مربوط به لاله و شقایق

استناد جست.

ب. مواردی است که طبیعت و جلوه‌های

آن تحت تأثیر جنگ و برکات و پیامدهای آن

قرار دارد و در بعضی از سروده‌ها کاملاً در

لباس نظامی ظاهر شده‌اند؛ مثلاً اشعار زیر

بار بیشتری را در این مورد به خود اختصاص

داده‌اند.

بر پیکر پاره‌اش نظر اندازید
گوری ز گل سرخ برایش سازید
آهنگ زرگبار در آغاز نبرد
با زخمه خون برای او بنوازید^{۲۹}

نصرت‌الله مردانی

او رشک سپیده در سحرخیزی بود
همپای نسیم در دلاویزی بود
هرچند که سبز بود، از شاخه فتاد
این رسم کدام برگ پاییزی بود^{۳۰}

قیصر امین‌پور

بر قله لاله پرچم افراشته شد
بنگر که به عالم افراشته شد
بس خیمه خون‌رنگ شقایق امروز
بر دامنه‌های شب‌نم افراشته شد^{۳۱}

احمد عزیزی

بهترین نمونه از این سروده‌ها دو رباعی
زیر است که در همین فصل به نقد دقیق‌تر
آنها خواهیم پرداخت.

فرمان شکفتن

فرمانده سرخپوش گل فرمان داد
فرمان شکفتن به گل خندان داد
آلاله شهید تیر رگبار بهار
سر بر سر زانوی بنفشه جان داد^{۳۲}

احمد خوانساری



چند از مثنوی «بهار در خون» سروده شاعره
متعهد سپیده کاشانی کاملاً آشکار است:

جوشید از اوج یقین گلهای باور
گل کرد بر شاخ زبان گلهای سنگر
گلهای ما در خون و در آتش شکفتند
با بلبلان آتش افشان راز گفتند

بوی بهاران عطر باروت است اینجا
لب بسته مرغ عشق مبهوت است اینجا
اینجا بهاران ریشه در خوناب دارد
هرگل در اینجا پای در سیلاب دارد
این باغ را بانگ مسلسل عندلیب است

حق در نبرد قوم داود و صلیب است
این باغ را بانگ هزاران خمسه خمسه است
گلهای گلچین بیشمار و دسته دسته است

بارند بر ما روز و شب گلهای آتش
ابلیسیان شوم آن دیوان سرکش

اینجا چو سرو سبز ما بر خاک افتد
یکدشت گل از سینۀ صد چاک افتد

باران خون بر خاک مظلومان چو بارد
با خود بهاران در بهاران مژده آرد^{۳۸}

نمونه دیگر به قرار زیر می باشد:
می آید از دیار بهاران سپاه گل

بر سر نهاده دختر صحرا کلاه گل
با جنبش دلاور جنگل چریک باد

در خون کشد به بیشه شب پادشاه گل

بسیج سرخ

در جبهه سبزه لاله سنگر دارد
و زفوج شکوفه جبهه سنگر دارد
در خط مقدم بسیج گل سرخ
فرمانده گل شکوه دیگر دارد^{۳۳}

احمد خوانساری

نمونه هایی از سایر قالبهای شعری:

شهادت لاله ها را چیدنی کرد

به چشم دل خدا را دیدنی کرد

بیوس ای خواهرم قبر برادر

شهادت سنگ را بوسیدنی کرد^{۳۴}

قیصر امین پور

روئیده بس که لاله از آتش مسلسل

دامان جان و دل را سوزد شراره خون^{۳۵}

احد ده بزرگی

در برگریز سنگر همواره می شکوفد

فواره رگانت چون لاله بهاری^{۳۶}

حسن حسینی

تندر تکبیرتان طوفان سرخ روزگار

نعره های نور جاری از گل رگبارتان

آذرخش تیرتان دیواره های شب شکست

شعله زد خورشید گل در گلشن پندارتان؟^{۳۷}

نصراالله مردانی

تجلی طبیعت در قلمرو جنگ در ایساتی



با بانگ پر طنین ظفر کاوۀ بهار
فرمان داد آورد از بارگاه گل^{۳۹}

نصراالله مردانی

نبضتان با نبض آهنگ شقایق‌ها شگفت
شوق یورش شعله زد در بستر رگهایتان
همسفر با بوی گلها همراه بال نسیم
می‌نوردد دشت را تکبیر شور افزایتان^{۴۰}

احمد خوانساری

شکستند آخر طلسم خزان
سواران گل در پناه ظفر
به زیر سم اسب مردان صبح
گل شعله روید به راه ظفر^{۴۱}

نصراالله مردانی

انسان، این گمشدهٔ خاک، گاه گاهی از
صحبت با هم‌نوعان خویش روی می‌گرداند و
به تناسب حال و هوا و موقعیت خویش به
اشیا و طبیعت و پرندگان و موجودات غیر
ذیروح پناه می‌برد و در پناه قدرت تشخیص
که سابقه‌اش حتی به دورانهای اولیه تاریخ و
انسان‌شناسی بر می‌گردد، آنها را طرف
صحبت قرار می‌دهد. اگر کسی شاعر باشد
و از قدرت تخیل و ابداع نیز در این گفتگو
استفاده کند قادر است حوزهٔ واژگان و ترکیب
را در یک زبان گسترش دهد و چه بسا که
زیباترین تصویرهای تخیلی را بیافریند و با
همین آفرینش شاعرانه به کلمات و تعابیر

رنگ جاودانگی ببخشد. اگر این گفتگو به
آفرینش و سرودن شعر هم منجر نشود، به
گونه‌ای دیگر به قلمرو ارتباطات انسان با
طبیعت وسعت بخشیده است. نمونه کامل و
عالی این تشخیص را خارج از قلمرو شعر
می‌توان در زندگی کاملترین انسان پس از
رسول خدا(ص) و نخستین شهید محراب
حضرت علی(ع) یافت، چرا که آن حضرت
به نقل مورخین، مواقعی که بسیار دل‌تنگ
می‌شد و کسی را لایق درددل نمی‌دانست و
اهل دلی را نمی‌یافت، کنار چاهی رفته سر
مبارک را در چاه خم کرده برای سبک شدن
گفتنی‌ها را با چاه می‌فرمود، که این امر در
اشعار و آثار ادبی و تاریخی نیز مایهٔ تلمیحی
خوبی شده است. انسان همواره سعی داشته با
طبیعت و مظاهر آن ارتباط برقرار کند با گل و
گیاه درخت و کوه و رود و جنگل و مهتاب و
ستاره و موج و دریا و باد و نسیم و ...
صحبت کند و اگر قادر نیست حرفهای آنها
را بشنود حداقل سخنان خود را به گوش آنان
می‌رساند و یا در دو نقش بازی کرده و هم با
آنان حرف می‌زند و هم از زبان آنها پاسخ
می‌دهد. البته همهٔ مردم از این امکان و اعتبار
بهره نمی‌گیرند. جماعتی معدود و صاحب
ذوق و خلاقند که به اطراف خویش با وسعت
نظری خاص می‌نگرند و پیام نسیم را در گذر



از گلزار شهیدان متوجه می‌شوند، و برای ما
از نبض شقایقها حرف می‌زنند و زبان
خاموش جنگل را نیز درک می‌کنند و ناخوانده
به شب‌نشینی نیلوفرها حاضر می‌شوند و
دست تکدی‌چنارها را بی‌اندک تحفه
درویشانه و دشت^{۴۲} پس نخواهند داد. از آن
جماعت یکی شاعران هستند که شاعران هم،
همگی دارای این قدرت و امتیاز نیستند مگر
مولوی و حافظ و سعدی... که حسابی
جداگانه دارند.

شاعران عصر ما نیز به تناسب توشه
خویش از کنار طبیعت به سادگی نگذشته‌اند
و در بعضی از سروده‌هایشان علیرغم اینکه
سروده جنگی و حماسی است طبیعت را
بسیار لطیف و شاعرانه به‌استخدام درآورده
ثمره مکالمات خود را با طبیعت در قالب
اشعاری قوی و بدیع ریخته‌اند. در مجموع
می‌توان در بسیج طبیعت در شعر جنگ
توفیق را رفیق راهشان دانست.

اینک نمونه‌هایی چند برای اثبات این
مدعا:

بین لاله‌هایی که در باغ ماست
خموشدند و فریادشان تا خداست
چو فریاد با حلق جان می‌کشند
تن از خاک تا لامکان می‌کشند

سزد عاشقان را در این روزگار
سکوتی از این گونه فریادوار
بیا با گل لاله بیعت کنیم
که آله‌ها را حمایت کنیم
حمایت زگلها گل افشاندن است
هماواز با باغبان خواندن است^{۴۳}

حسین حسینی

و سروده دیگر از همین شاعر:

در زمین امروز خورشید شهیدان کاشتن
چیست آیا حاصلش، فردای روشن داشتن
دانه خورشید چون در خون نشیند بامداد
در نوردد خاک را آوازه گل کاشتن
آنکه می‌پنداشت ما دست از شکفتن می‌کشیم
سخت افکندش زبا خام و خطا پنداشتن
خوش بود در مقدم باد بهاران چون شهید
پرچم از فواره خون در چمن افراشتن
خنده چشم انتظاران را تدارک دیده است
آسمان از بغض باران در گلو انباشتن
خار چشم شب پرستان شد چراغ رزم ما
باید این فانوس را تا صبح روشن داشتن^{۴۴}

در شعر دیگر به نام «گلشن اشراق» نیز
می‌توان تموج عناصر طبیعت را جویا شد.

نغمه سرخ سقایقزار عرفانیم ما
گلشن اشراق را مرغ غزلخوانیم ما
آتش غم در میان سینه تا افروختیم
باغ شب را چلچراغ مهر تابانیم ما



در طلوع خنده گل عطرناب همتیم
 گرچه در خواب نجیب غنچه پنهانیم ما
 سیلی موجیم بر هر ساحل سرد خموش
 بر تن بحر بلا شلاق طوفانیم ما
 چلچراغ صبر ما فانوس راه باد نیست
 آسمان عشق را خورشید ایمانیم ما
 همنوای ما بلال شهر تکبیر است و بس
 بلبل پرورده بستان قرآنیم ما
 ای که گفتی این هزاران خفته در خون کیستند
 لاله‌های پرپر دامان ایرانیان ما^{۴۵}

سیمیندخت وحیدی

در شعر مذکور شاعر با بهره‌گیری از طبیعت با لطافتی خاص و شاعرانه به وصف شهیدان پرداخته، در حالی که يك بار هم از کلمه شهید استفاده نکرده است. در پناه کنایه و وصف و تخیل و تشبیه قوی سخنگوی شهیدان است. از جمله قسمتهایی که واقعاً در قلمرو طبیعت رسوخ کرده تازگی و ابداع را نیز همراه دارد موارد زیر می‌باشد:

خواب نجیب غنچه‌ها / طلوع خنده گل /
 نغمه سرخ شقایقزار عرفان / مرغ غزلخوان
 گلشن اشراق / بلبل پرورده بستان
 قرآن / سیلی موج / بحر بلا / شلاق طوفان /
 باغ شب / راه باد.

شاعر به جای باز شدن غنچه یا شکوفایی گل، تعبیر بسیار شاعرانه «طلوع خنده گل» را

به کار برده است که از بار تخیلی قوی و عاطفی جدیدی برخوردار می‌باشد.
 کاربرد تعبیری چون «گلشن اشراق، شقایقزار عرفان، همنوای بلال شهر تکبیر، بلبل پرورده بستان قرآن» را در این شعر حماسی عرفانی و طرح مسائلی از این دست را در شعر جنگ باید از مشخصات خاص شعر حماسی اسلامی دانست.

در شعر دیگر تموج عناصر عاطفی چشمگیرترین مشخصه را داراست و شاعر به پشتوانه تخیلات و پیوند نزدیک با طبیعت و حضور ملموس در قلمرو عناصر طبیعی از شهید نور سخن می‌گوید و سعی دارد پاکترین جلوه‌های طبیعت را برای وصف بایسته این چشمه فیض الهی و سمبل ایثار به کار گیرد.

ای شکوه شط خونین قیام
 ای شمیم صبح پیروزی سلام
 ای بلوغ سبزه زاران در بهار
 ای شهید نور در شبهای تار
 ای زلال چشمه‌های پاک عشق
 شد شقایق گون زخونت خاک عشق
 پاسدار حرمت قرآن شدی
 بر کویر ذهن ما باران شدی
 روی لاله سرخ شد از خون تو
 بیرق حق جامه گلگون تو



یاد تو آینه خورشید شد

روشنایی مکتب توحید شد

ای رسول لحظه‌های ناب عشق

ای که گلگون از تو شد محراب عشق

نغمه سرخ ظفر تکبیر توست

قاب خون زیننده تصویر تو است^{۴۶}

محمد رضا مهدی زاده

تعابیر عاطفی و زیبایی چون، شکوه شط
خونین قیام/ بلوغ سبزه‌زاران در بهار/ زلال
چشمه‌های پاک عشق/ بر کویر ذهن باران
شدن/ اگر چه چندان حماسی نمی‌نمایند
ولی کاربرد صفاتی چنین زلال و ابداعی برای
آنان که «پاسدار حرمت قرآن» و رسول
لحظه‌های ناب عشق‌اند خارج از حوزه
برکات جنگ و تخیلات و تعریفات شاعر
جنگ نخواهد بود.

در غزل خون نامه خاك اثر نصرالله مردانی

نیز جلوه عناصر طبیعت به چشم می‌خورد:

مسلسل با طلوع خون اذان عشق می‌خواند

بیا با شعله رگبار روشن سنگر ما کن

پیا خیز ای سوار ای موج ای سردار دریایی

پریشان با طنین طبل طوفان خواب دریا کن

پیا خیز ای امیر صبح ای رزم‌آور شبگیر

سمند نور را آماده میدان فردا کن

پیا خیز ای نسیم خفته بستان خاموشان

شهادتگاه یاران با طواف نور پیدا کن



نکته قابل ذکر در این شعر این است که
طبیعت به لطافت و ظرافت اشعار سابق
جلوه‌گری نمی‌کند بلکه طبیعت بیشتر رنگ و
نمود حماسی و جنگی دارد خصوصاً در
مثالهای زیر:

طبل طوفان/ پریشانی خواب دریا/

رزم‌آور شبگیر/ آماده کردن سمند نور برای

میدان فردا/ طلوع خون/ سوار موج/ سردار

دریایی/ شعله رگبار/ به پا خاستن و قیام.

قیصر امین‌پور در شعری عاطفی و روان

بی‌کوچکترین تکلفات دست و پا گیر به نام

«غزل تصمیم» که به خانواده شکیبای

شهیدان تقدیم شده است ضمن اعلام

سوگواری آلاله‌ها، صمیمانه برای عرض

تسلیت به بنفشه اعلام آمادگی می‌کند و حتی

از شرکت در مجلس سوگواری کبوتران نیز

غافل نمی‌ماند.

بیا به خانه آلاله‌ها سری بزنیم

ز داغ با دل خود حرف دیگری بزنیم

به يك بنفشه صمیمانه تسلیت گوئیم

سری به مجلس سوگ کبوتری بزنیم^{۴۷}

بی‌تردید باید شعر «خلعت سرخ شقایق یا

اندیشه گل» اثر سید مهدی موسوی (فاخر) را

برخوردار از قویترین و بلندترین خیزاب در

قلمرو عناصر طبیعت دانست. به لحاظ

همین ویژگی به بررسی دقیقتر شعر زیر خواهیم پرداخت.

خلعت سرخ شقایق یا اندیشه گل

گرچه در باور شب، خون فلق در جوش است
چاوش دشت سحر، راوی خونین پوش است
جامه نور پوشید بر اندام فلق
که شب حادثه در ورطه غم خاموش است
می رود شعله صفت، رقص کنان تا شط نور
هرکه از باده تکبیر شما مدهوش است
سوره حادثه با آیه خون می خواند
آنکه بر خاک شهیدان سحر چاوش است
خون جوشان تو افتاده مگر بر تن خاک؟
که هوا عطرشان است و زمین گلجوش است
خلعت سرخ شقایق شده پرپر در باغ
با سپیدار بگویند چرا خاموش است
تا در اندیشه گل روح بهاران جاری است
بیشه حوصله زرد خزان مغشوش است.^{۴۸}
ویژگیهای شعر مذکور را می توان به قرار
زیر برشمرد:

الف: از جهت محورهای افقی و عمودی
شعری کاملاً یکدست است.

ب: از جهت ترکیبات تازه و تعبیر ابداعی
اثری پر بار است.

ج: از جهت هماهنگی تصاویر و پویایی

آنها و تناسب کلمات، حسن انتخاب مشهود
است.

د: از جهت استخدام و بسیج طبیعت با در
نظر گرفتن تعداد ابیات (۷ بیت) بسیار عالی
و پر بار است. مثلاً خلعت سرخ شقایق شده
پرپر در باغ و یا/ تا در اندیشه گل روح
بهاران جاری است/ بیشه حوصله زرد خزان
مغشوش است/ از جمله قسمتهای زیبایی
این غزل است.

ه: از لحاظ انتخاب وزن و استخدام
قافیه کششی، دارای امتیاز چشمگیری است.
و: از لحاظ تعبیر تجریدی و نامصور نیز
بسیار غنی است. جلوه گیری های عناصر
عاطفی را نیز در این غزل کوتاه نباید از نظر
دور داشت.

اینک شواهدی را از شعر فوق یادآور
می شویم.

برای قسمت «ج» در بیت زیر کوچکترین
ناسازگاری و یا همخوانی نمی توان یافت.

تا در اندیشه گل روح بهاران جاری است
بیشه حوصله زرد خزان مغشوش است

انتخاب فعل جاری بودن برای روح بهار
بسیار متناسب و بجاست. اگر در همین مورد
به جای فعل جاری بودن، فعل بودن یا وجود
داشتن را به کار می برد قطعاً از میزان
پسچیدگی و تناسب شعر می کاست. در



مصراع اول همین بیت، تناسب بین اندیشه گل و روح بهاران را نیز باید یادآور شد.

در مصراع دوم کاربرد فعل «مشغوش بودن» برای حوصله آن هم حوصله خزان کاملاً متناسب است، زیرا خزان فصل آرامش و سکون نیست چون نه آرامش زمستان را دارد و نه یک دستی تابستان و نه یک رنگی بهار را. پاییز فصل اغتشاش و آشوب است و به زبان دیگر از آنجا که پاییز بساط تابستان را در هم می‌پیچد مثل یک دوره آشوب بین زمستان و تابستان فاصله شده است و دوره انتقال هم آشوب بردار است حتی اگر در عالم گلها و فصول و طبیعت باشد. کیست که منکر بیداد باد پاییز با بوستان و گلستان و باغ و بیشه‌ای باشد که آخرین روزهای تابستان را سپری می‌کند و در آغاز پاییز است که طبل طوفان در اندیشه بیشه بیداد می‌کند آیا این اضطراب و عدم سکون حوصله زرد خزان را مشغوش نمی‌کند؟

در این شعر تناسب / سوره حادثه با آیه خون / شب حادثه با ورطه غم / جامه نور با اندام فلک / عطرافشانی هوا با گلجوشی زمین / پرپر شدن خلعت سرخ شقایق در باغ با خاموشی سپیدار / شعله صفت رقص کنان تا شط نور با مدهوش از باده تکبیر / و ... را می‌توان به عنوان شواهد دیگر کنار هم

گذاشت.

غزل (خلعت سرخ شقایق) اثر احمد خوانساری را می‌توان نمونه کاملی از نمود طبیعت در شعر جنگ معرفی کرد.

خلعت سرخ شهادت

ای سمند نقره‌یال ماه زیر پایتان

وی نگارین مشعل خورشید چهارآرایتان

در پگاه آتش و خون زیر گلباران نور

در سپیده دم درخشد برق خنجرهایتان

در خلوص خلوت ناب نیایشگاه عشق

در تجلی طور نور از طلعت سینایتان

چون نماز لاله بر سجاده سبز نسیم

جذبه نور خدا، در جلوه از سیمایتان

نبضتان با نبض آهنگ شقایقها شکفت

شوق یورش شعله زد از بستر رگهایتان

مشعل سبز ولایت طلعت آرای شماست

خلعت سرخ شهادت زینت بالایتان

همسفر با بوی گلها، همره بال نسیم

می‌نوردد دشت را تکبیر شور افزایتان^{۴۹}

این شعر خطاب به رزمندگان اسلام سروده شده است. علیرغم این خطاب جز سمند و یورش، خنجر و آتش و خون کلمه دیگری از خانواده کلمات حماسی و جدول تعابیر جنگی در این غزل نمی‌توان اثری یافت و اکثر کلمات از قلمرو طبیعت احضار شده



ولی در مجموع به علت انسجام و هماهنگی
 حاکم بر شعر و به لحاظ عناصر (وصف،
 تشبیه، تخیل و عاطفه و ...) شعری قوی و از
 جهت ساختمان شعری یکدست است. نکته
 قابل توجه وجود نوعی روحیه عرفان حماسی
 در این غزل است که بی تردید از حقیقت نفوذ
 و رسوخ معارف و فرهنگ غنی اسلام سخن
 می گوید. برای نمونه به ترکیبات و تعابیری
 چند از غزل مذکور اشاره می کنیم تا بر
 خوانندگان روشن شود که با این مصالِح،
 مشکل می توان دژی جنگی و بارویی
 شکست ناپذیر بر پا کرد، انسان که شاعر
 خلاق و مبدع بر پا کرده است.

از جمله: خلوص خلوت ناب نیاشگاه
 عشق / نماز لاله بر سجاده سبز نسیم / تکبیر
 شورافزا / سمنند نقره یال ماه / پگاه آتش و
 خون / گلباران نور / نبض آهنگ شقایق /
 مشعل سبز ولایت / خلعت سرخ شهادت /
 تجلی طور / جذبه نور خدا / همسفر با بوی
 گلها / همره بال نسیم / و ...

یکی از شاعرانی که در قلمرو وسیع جنگ
 خصوصاً وصف شهیدان و ایثار و چگونگی
 شهادت این اسوه های گذشت، طبیعت گرا
 است قیصر امین پور است زیرا امین پور از
 تعابیر زیبایی چون:

زمزمه چشمه کوهستان / رفاقت آب / عشق



باران / سفیدی ابر آسمان / همبازی آفتاب /
 رنگ سپیده در سحرخیزی / همپایی نسیم /
 از شاخه افتادن در عین سبزی / برگ پاییزی /
 کوچ از داغ خزان / دامن سبز دشت / هنگام
 بهار / فصل نوروز / دشت گلدوزی خون /
 آینه خونی / آفتاب را با آب شستن / شهید را
 با نور ناب شستن / چشمه مهتاب / آب را با
 آب شستن بهره‌مند می‌شود تا از صفا و پاکی و
 صداقت و یکرنگی طبیعت و نیز از تحول و
 دگرگونی فصول و گذر رود برای توصیف
 هرچه لطیف‌تر و شاعرانه‌تر شهیدان بهره
 بگیرد.

امین‌پور وقتی می‌خواهد از کوچ و شهادت
 نابهنگام نوجوانی سخن بگوید که برگی زرین
 به تاریخ حماسه و شرف و مقاومت افزوده
 است و در نهایت شادابی و در عین سبزی،
 آگاهانه هستی خویش را مردانه به پای
 عقیده‌اش می‌بازد سعی می‌کند تأسف و
 حسرتش را بر از دست رفتن این عزیزان با
 لطیف‌ترین و عاطفی‌ترین زبان بیان کند و
 بهترین تمثیلات تخیلی را از دامن طبیعت
 بگزیند.

شاعر با تخیل قوی و حسن انتخاب در
 زاویه دید، بهترین تصاویر را از دامن طبیعت
 می‌گیرد و در دو رباعی زیر شهید
 حماسه‌آفرین «محمد حسین فهمیده» را

بسیار زیبا و لطیف توصیف می‌کند و با تفرج
 تخیلی و شاعرانه‌اش در دامن طبیعت این دو
 اثر را چنین بارور می‌سازد:

رسم برگ

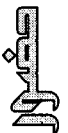
او رشک سپیده در سحرخیزی بود
 همپای نسیم در دلاویزی بود
 هرچند که سبز بود، از شاخه فتاد
 این رسم کدام برگ پاییزی بود^{۵۱}

چون ابر

او زمزمه چشمه کوهستان بود
 با آب رفیق و عاشق باران بود
 چون ابر سفید آسمان در دل ظهر
 همبازی آفتاب تابستان بود^{۵۱}

البته این طبیعت‌گرایی در قالب رباعی و
 غزل در مقایسه با سایر قالبهای شعری
 یکدست‌تر و متراکم‌تر است، در مثنوی و
 قصیده حتی شعر نو نیز می‌توان به
 جلوه‌هایی از این گرایش اشاره کرد.

فصل شهادت صبح بیداری رسیده
 خورشید اسلام از پس ظلمت دمیده
 فتح‌المبین فصل بهار عاشقان است
 وین عشق خونین خارج از شرح و بیان است



با اشك گلباران كنم راحت برادر
 ای نازنین ای خوب ای با جان برابر
 دیدم که در دشت شقایق خفته بودی
 در گوش گل رمز رهایی گفته بودی
 در دشت خوزستان تنور لاله داغست
 صحرا به صحرا خون پاکان چلچراغ است
 ای کرخه، ای کانون راز جاودانان
 دزفول ای دزفول مهد قهرمانان
 گر با گلاب خون بهارت شد معطر
 سنگر گل افشان کردی از گل‌های پرپر
 شستند با خون شقایق دامن تو
 آذین شد از آلاله‌ها پیراهن تو^{۵۲}

سپیده کاشانی

از جبهه می‌آیی تنت خونین سرت چاك
 نازم دوامت را چه خندانی چه بی باك
 زخم سرت هم‌رنگ میخکهای باغست
 هر قطره خونت در دل شب چلچراغست

ای کاکل سرخ تو چون ابریشم نور
 بشکفته بر باغ لب ت گلبوسه هور
 پیغام تو جاریست در نبض بهاران
 گل با تو می‌خواند سرود لاله‌زاران
 گفתי شقایق‌های در خون خفته بنگر
 برگور کودک مادر آشفته بنگر

کی دیده بودی خون شود تنپوش هامون
 یا لاله روید از دل امواج کارون^{۵۳}

سیمیندخت وحیدی

پيك بهار می‌رسد از بوستان عشق
 سر می‌زند زدشت و دمن ارغوان عشق
 گسترده است سفره‌ایثار جان مگر
 از این دیار می‌گذرد کاروان عشق
 جوشیده بر کویر سحر چشمه‌های نور
 اینک دهید مزده به لب تشنگان عشق
 باشد پیام بعثت گل ارمغان صبح
 ما را نوید زندگی از آسمان عشق
 روید به هر شیار زمان لاله‌های سرخ
 باغ تو پر جوانه شد ای باغبان عشق
 بر حجله بند شهر شهیدان نگر که هست
 خرم‌تر از بهار، گل شمع‌دان عشق^{۵۴}

سیمیندخت وحیدی

نمونه‌ دیگری از تأثیر طبیعت در شعر جنگ
 «قطعه» ای است سروده محمد پیلهور به نام
 «هزار پرچم خونین لاله».

هزار پرچم خونین لاله
 شنو ترنم باران بخوان ترانه فتح
 بهار زمزمه جاری شد از کرانه باغ
 دوباره پنجره بگشا ببین زلف نسیم
 بهار، ریشه دوانیده در جوانه باغ
 روان به دشت شقایق، سوار مرکب عشق
 قدم نهاده بهاران در آستانه باغ
 هوای خانه‌ام از ابر گریه بارانی است
 دل گرفته من می‌کند بهانه باغ



نیست؟

چون سعی داریم از جهت انتخاب نمونه‌ها در قالبهای متنوع شعری این گفتار را غنی کنیم به نمونه‌ای از تأثیر طبیعت در قالب شعری مسمط بسنده می‌شود:

دشت شقایق

با رفتن گل دوباره پاییز
بر شوکت دشتها یورش برد
از غارت بادهای شب خیز
باغ و چمن و گیاه افسرد
بر صورت زرد برگها نیز
از دست نسیم لطمه‌ها خورد
اکنون که در این هجوم گلریز
زیسای رفت و خرمی مرد
از سوسن و یاسمن بیاد آر

گلگون کفن‌ان باغ میهن
در معرکه گذار طوفان
از زخم گلوله‌های دشمن
گل کرده هزارها به دامان
پاییز و شکوفه کردن تن
طوفان و به باد دادن جان
ای هموطن نشسته ایمن
در خانه امن خویش زینان
زان کرده به تن کفن بیاد آر

چکیده ژاله چشمان مه گرفته صبح
به روی دامن سرسبز و شاعرانه باغ
شراب ناب غزل در پیاله گل سرخ
به جوش آمده از گریه شبانه باغ
درون حجله باران عروس بیوه بید
گشوده زلف پریشان به روی شانه باغ
بین که شعله خندان لاله می‌رقصد
بسوز مرغ غزلخوان در این زبانه باغ
هزار پرچم خونین لاله در جنبش
به یاد بود شهیدان جاودانه باغ^{۵۵}
پیرامون شعر مذکور موارد زیر را به صورت
تلگرافی می‌توان یادآور شد:

تخیلات ناب / تشبیهات شاعرانه / عاطفه
سرشار و آفرینش تعابیر جدید /
نکته دیگر در این شعر وجود صبغه
جغرافیایی و اقلیمی است زیرا محمد پیلهور
اهل «همدان» است و انتخاب ردیف «باغ»
نمی‌تواند بی‌ارتباط با «باغ بهشت»^{۵۶} و مزار
شهیدان باشد. وجود بیت آخر این شعر
می‌تواند تأکیدی بر توجه خاص شاعر به باغ
بهشت باشد.

هزار پرچم خونین لاله در جنبش
به یاد بود شهیدان جاودانه باغ
آیا رابطه‌ای بین هزار پرچم خونین لاله و
پرچمهای خونچکان و به اهتزاز درآمده
جمهوری اسلامی ایران بر مزار شهیدان



دشت از همه سوی پر شقایق
 صحرا همه سرخ رنگ و گلگون
 از تخته تن بساز قایق
 تا بگذری از شریعه خون
 در عرصه پاک آن مناطق
 بنگر تو به چشم خویش ایدون
 گلگشت دلاوران عاشق
 بر ساحل سرخ فام کارون
 وز رونق آن چمن به یاد آر^{۵۷}

محمدرضا خسروی

شعر نورانی از این نظر نمی توان سبک بار
 دانست اما به جهت خودداری از تکرار موارد
 مشابه به کاملترین و پربارترین نمونه آن که
 شعری است به نام (سرفصل سبز رهایی) اثر
 سید مهدی شجاعی استناد می جویم.

کافی است برای میزان نمود عناصر
 طبیعت به مفردات و ترکیباتی چند از این
 شعر اشاره کنیم برای مثال: بهار، باغ، شکفتن
 و رویش، شکوفه های نورس بادام، پیغمبران
 سبزی پوی سپید پوش، کنار و نخل، رایات
 سبز، شکوفه باران، دشت، خاطره های شناور،
 نرگس، شقایق، بنفشه، سوسن، اقاقی، لاله،
 سرو، صنوبر، گل های سرخ، تبلور سبزی،
 سرفصل سبز رهایی و ...

اینک شعر:

سرفصل سبز رهایی
 هر سال اگر بهار
 در باغ می شکفت
 هر سال اگر شکوفه های نورس بادام
 پیغمبران سبز پوی سپید پوش
 اندیشه بهار را
 فریادمی شدند
 اینک کنار و نخل
 رایات سبز آیه های ستیز
 از سرخی شهادت یاران
 شکوفه بارانند

اکنون

آن لاله ها که مادران سیه پوش
 در دشتهای جنوب
 آنگونه عاشقانه و شور آفرین و مست
 نشانند

در تنگهای بلورین قلبها
 باری هزار خاطره اکنون شناور است
 اینک بهار آمده
 در راستای عشق
 نرگس کجاست؟

شقایق چه می کند؟

پنهانی کجاست بنفشه؟

از سوسن و اقاقی و لاله کسی خبر دارد؟
 در شهر بگوید:

از مأذنه تمامی سرو و صنوبران



اعلامهای مکرر کنید

در گوش پیکهای مهاجر

به جد و جهد بخوانید:

در هر کجای شهر

در هر کجا که از شکفتن و رویش

نشان و سابقه‌ای هست

به صف کنند

هرجا گلی هست بیاید

اینکه کلاس عشق

با درسهایی از شهامت و ایثار

از غرب تا جنوب

تنها در این دیار

استاد ما بخیل نیست

استاد ما تبلور سبزی ست

آهای، نرگس و سوسن

بنفشه‌های آبی روشن

آهای، گل‌های سرخ

آله‌های پاکدامن

تعلیم عشق بگیرد

از پیر ما تلمذ مهر و وفا کنید

تا سال بعد، بهار را

آنان که باید و شاید بیاورید

اکنون بهار ما

سرفصل سبزی‌هایی ست. ۵۸

قسمت بررسی جلوه‌ها و نموده‌های طبیعت

و عناصر آن را در شعر جنگ با نقد و بررسی



دو رباعی بسیار زیبا به پایان می‌بریم.

فرمان شکفتن

فرمانده سرخپوش گل فرمان داد

فرمان شکفتن به گل خندان داد

آلاله شهید تیر رگبار بهار

سر بر سر زانوی بنفشه جان داد^{۵۹}

احمد خوانساری

بسیج سرخ

در جبهه سبزه لاله سنگر دارد

وز فوج شکوفه جبهه سنگر دارد

در خط مقدم بسیج گل سرخ

فرمانده گل شکوه دیگر دارد^{۶۰}

احمد خوانساری

قبل از اینکه به استخراج مفردات و

ترکیبات در نمونه‌های فوق پردازیم بد نیست

یادآور شویم که آفرینش اشعاری از این

دست شاید روحیه حماسی را در مردم القا

نکند اما از جهت پیوند تعبیرهای حماسی با

مفردات و تعبیری از قلمرو طبیعت کاری

است کاملاً ابداعی و نو. در رباعی (فرمان

شکفتن) به ابداعات تخیلی و تشبیهی زیر

می‌توان اشاره کرد:

/ فرمانده سرخپوش گل / فرمان شکفتن /

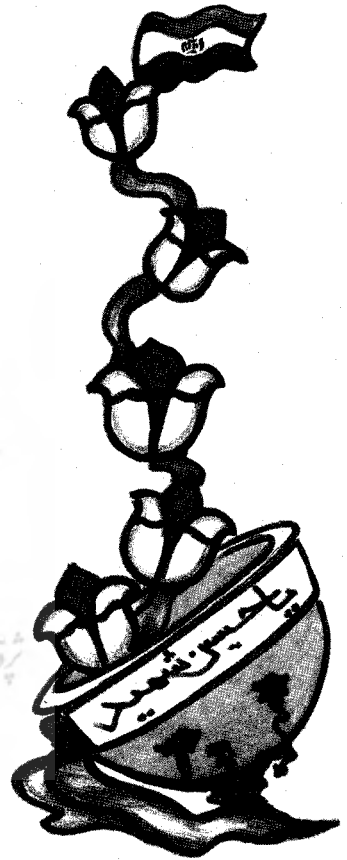
آلاله شهید / تیر رگبار بهار / و جان دادن آلاله

بر سر زانوی بنفشه و ...

و در رباعی (بسیج سرخ) می‌توان به:
جبهه سبزه / سنگر لاله / فوج شکوفه / لشکر
شکوفه / خط مقدم / بسیج گل سرخ /
فرمانده گل / و شکوه فرماندهی گل / اشاره
کرد.

اگرچه «سبزه، آلاله، شکوفه، گل سرخ،
گل، بنفشه، بهار و ...» هیچکدام از خانواده
حماسه و جنگ نیست، اما شاعر با دیدی
شاعرانه و قدرت تخیل و تشبیه بسیار قوی
این کلمات را با تعابیر و اصطلاحات نظامی
که از حوزه و خانواده دیگری (ستیز و خشم
و جدال و زخمی و مبارزه و هلاکت و ...)
هستند پیوند زده است. به زبان دیگر از بار
عاطفه تلطیفی کلمات و واژگان حوزه
طبیعت به بار عاطفی خشم و ستیزجویی
حوزه حماسه و جنگ تزریق کرده و نتیجه این
تزریق و امتزاج این شده است که: از یک
طرف دریچه‌ای جدید به روی ادب فارسی در
بخش ادبیات حماسی و از طرف دیگر نیز
دریچه‌ای بر روی طبیعت‌گرایی گشوده
است.

البته شاهنامه فردوسی که غنی‌ترین و
بزرگترین اثر حماسی ملی ایران است، از
جهت کاربرد کلماتی از این دو خانواده
(حماسه و طبیعت) بسیار غنی است.



باید گفت شاهنامه فردوسی از لحاظ بعد حماسی و برداشتهای قهرمانی و پهلوانی از طبیعت، بسیار قویتر و مردانه‌تر از برداشتهای جنگی شاعران اخیر در قلمرو طبیعت است. بنابراین باید گفت صبغه طبیعت در شعر فردوسی به هیچ عنوان در حد شعر معاصر تلطیف یافته و ظریف نیست. شاعران جنگ در آشنایی با طبیعت از نبض گلها و آهنگ شقایقها، ادراک سبز باغ، خلعت سبز شقایق، و بیشه حوصله زرد خزان و ... سخنها گفته‌اند که در هیچکدام از این تعبیرها روحیه قهرمانی و رزم مشاهده نمی‌شود.

اگر گروهی را نظر بر این باشد که فردوسی از جهت کاربرد و استعمال تعبیر قلمرو طبیعت و عناصر آن تا حدی ضعیف است، ضمن رد کامل این ادعا باید گفت: کمیت و کثرت ابیات شاهنامه (بیش از ۶۵ هزار بیت) موجب این شده است که گروهی خیال کنند که از این لحاظ فردوسی دارای کمبود و نواقصی است.

معمولاً فردوسی پس از سرودن ابیاتی در وصف بهار و درختان و سایر مظاهر طبیعت وارد بخش حماسی و اصل داستان می‌شود. اگرچه در این قالب شعری (رباعی) امکان هرگونه مقدمه و پیش درآمد سلب شده است، اما این ویژگی ورود بلافاصله به اصل

داستان و اوصاف حماسی از ویژگیهای شعر حماسی اخیر محسوب می‌شود. (البته در بعضی از این آثار به سبک قدیم رعایت تشبیب و پیش درآمد شاعرانه نیز شده است).

چه بسا که بهار به سرایان و شاعران وصفی محض نپذیرند که به گل با آن همه ظرافت و لطافت نقش فرماندهی بدهند. اما بهار که حداقل می‌تواند به گل خندان و شکوفا فرمان شکفتن بدهد. اگرچه در مذهب گلها و جهان‌بینی بهار به زعم بعضی از افراد شکوفایی گل خندان نوید مرگ و پرپر شدن آن است که این ادعا را هم بیت دوم از رباعی «فرمان شکفتن» نیز ثابت می‌کند، اما بین آن زندگی که مرگ تدریجی باشد (به مرور زمان پژمردن و پرپر شدن) با این گونه مردان (جان دادن آلاله بر سر زانوی بنفشه آن هم نه از گزند باد حوادث یا طوفان بلایا و گذر عمر بلکه در اثر اصابت تیررگبار بهار) فرقه‌ها بسیار است. از طرف دیگر در جهان‌بینی الهی پرپر شدن گلها پُر پَر شدن گلها و غنچه‌های نورسته دیگری را نوید خواهد داد که بر آن شاخه و بوته در بهار دیگر به شکوفایی خواهند نشست.

در رباعی «بسیج گلسرخ» جبهه را که میدان تجلی قدرت وصف بندی نیروهای



رزمنده می‌باشد، به دامن پاك طبیعت (جبهه سبزه) کشانده است. سنگرها را لاله معرفی کرده است، که در این جبهه نوعی خاکریز زده‌اند و شکوفه‌های بهاری فوج نیروها و لشکرهای این جبهه را تشکیل می‌دهند. گردانها و گروهانها و لشکرهایی از شکوفه در این جبهه به صف شده‌اند و گردانی هم از گل سرخ در خط مقدم این جبهه به عنوان نیروهای خط شکن یا مین‌پیما و منتظران شهادت با گونه‌ای ملتعب از شوق شهادت لحظه دریافت فرمان حمله و حرکت را از فرمانده شکوهمند خویش ثانیه شماری می‌کنند. از جهت کاربرد کلمات متناسب و همخوان که تعبیر دیگری از صنعت مراعات النظیر است می‌توان به: جبهه، شهید، سنگر، فوج، لشکر، خط مقدم، بسیج، فرمانده، فرمان دادن، جان دادن، تیر، رگبار، اشاره کرد و نیز بین گل، شکفتن، آلاله، بنفشه، بهار، سبزه، شکوفه، مراعات النظیر به کار رفته است.

جهت غنای بیشتر این فصل به نمونه‌هایی چند از ترکیبات و تعابیر شعرا در قلمرو طبیعت اشاره می‌کنیم:

آوازه گل، نبض باران، مقدم باد بهار، طبق طوفان، سیلی موج، مرقد گل، بامداد گل، بانوی گلها، گوش لاله، نسیم عاشق، گل

تبعید، قول لاله‌ها، گلخوشه‌های دشت سحر، مکتب گلرنگ احمد، بعثت گل، گل قاصد، بهار سرخ، رسول خاک، تپش قلب گل سرخ، حنجره خاک، شبنم مهجور، گل رعنا، گل گلوله، حضور لاله‌ها، آبشار سحر، پاییز عشق، جنگل افسانه‌ها، امیر بیشه انبوه، عقاب قله سرسبز قصه‌ها، گل سرود، سرباز باران، نجوای سبز زمزمه، راز باران، ساز باران، مفهوم شکفتن، بهت عمیق ریشه‌ها، رسول لاله، محراب ژاله، شهید گل، گلگونه شهیدان، خون گل، روح سبز باران، نیلوفران خاکی، سواران لاله‌ها، گرد سپید باران، دشت زرد نور، فصل سبز رویش، مسیح نسیم، نسیم ترد مهتاب، میلادخاک، شبنم خون، هاجر گل، درخت حوصله، گلوی سرخ تغزل، عطر خورشید، شکوه جوانه‌ها، تب سبز دانه‌ها، معاشرت آب، نماز لاله، سجاده سبز نسیم، حافظان سبز میراث بهار، گلجوش، ایل خزان، نبض شقایق، آهنگ شقایقها، کرشمه باران، صداقت نفس آفتاب، تشییع لاله‌ها، بوی سبزترین فصل، قله بهار، پیغمبر گلها، غسال خاک، نای شقایق، اشک آفتابی گل، قلب سبز باغچه، گریه گلها، جیش خورشید، جنگل خاک، نور صبحدم، شعر شقایق، ادراک سبز، نسل بهاران، يك باغ نسیم، يك چشمه صفا، ایل آب، منزل آفتاب،



مهمان سپیده، محمل نسیم، عطر سحر، رگ
گل، لبه ساحل گل، سرود سرخ سحر، گل
نور، سردار گل، سبزه زارمان، عطر نیایش،
فروغ شبنم صبح، فتح باغ شهادت، عطر
جان، گلخنده های ملانک، شوکت باغ،
شوکت سرخ، بوی نجیب عشق، سفره ای پر
از گلوله و گل، طوفان تلاش، سیزده نهال
بسیجی، هایبل آفتاب، خورشید خروش، گل
رنگین سحر، چشمه نورانی صبح، قایل
ظلمت، شرار لاله، لطف سبز باران، قلب
نخلها، قتل عام شقایقها، بوی زلف گل
مریم، زمزمه عاطفه، گوش بهار، شوکت
باران، گل رگبار، طوفان سرخ، پاسدار نعره
دریا، شکوفه های طلوع، رعد آتشناک، مجنون
نسیم، اسب رهوار بهاران، باران سرب، گلباغ
داغ، گل تیغ آفتاب، گلبرگ نسیم، آتش
گلوش، عطش نوش سیلاب، تندر خروش،
عطر پرواز نسیم، ساحل شوق، تندر عشق،
سجاده گلبرگ، بانگ گلفام، سینه شوق
خاک، کرامت آب، سجود سرخ، نیلوفر مهر،
لاله میعاد، گل یاد، فیض مسیحایی رود،
مرقد خونین شقایق، شط نور، اندیشه گل،
بیشه حوصله، قدمگاه خیس شقایق، ستیغ
فتح، کویر تشنه جان، ترنم خون، آب گل
سرخ، تکاپوی نسیم، گل الله، لیلای گل،
خنده مجنون نسیم، چشمه شعله، شهیدان



بهار آهنگ، سبز خونرنگ، مزرعه آب، نقره
شبنم، زورق سبز بهار، شهیدان شعله پیمان،
گلدشت عشق، گلبار افق، دریا باور، گلبار
دشنه، زلال زمزمه، برکه نورانی تکبیر،
ذوالجناح نور، زخم بنفشه، سوره شکفتن،
گلفروش لطیف سبزه، گلگشت عروج،
همرکاب گل سرخ، گل پیراهن گل پیرهنان،
آواز رسای بیشه، مشعل شقایق، دوش نسیم،
مشعل گل، مخمل نیلینه نیلوفر، مرغ گلبوی
نسیم، شبنم گلبوی، دختر خورشید، پلک
نیلوفری چشم، گل یاس بنفش، پینه یاس
سفید، به خورشید، سیب شفق، سنگرف گل،
هلله شکفتن، سمنند بهاران، ذاع سوزان
شقایق، بستر نیلوفری زمزمه، تکبیر شقایق،
مناره گل، تکبیر باد، معراج گلگون، گل
آفتاب، منبر گل، بادهای شب خیر، دست
نسیم، ساحل سرخ فام، زلال آب، گل رویا،
گل نارنج، موج نور، پیاله گل سرخ، لطف
نسیم، ابر گریه، ترنم باران، عروس بیوه بید،
حجله باران، گل نور، گل هستی، گلشن
ایمان، صحرای حسرت، محراب گل، رخس
طوفان پوی، ابر عادل، بهار سرنوشت، عقاب
آب، اسب توفان، قاف گل، راز باران، پیر
توفان خوی، طلسم خزان، بهار تازه توحید،
رودباد، درخت تشنه گل، دختر صحرا،
چریک باد، بیشه شب، کلاه گل، سپاه گل،

زالال دجله، صحیفه گل، چمن صبحگاه و...
 در مرور متعددی که بر ادبیات جنگ
 داشتم يك نکته جالب توجه بود و آن: تجلی
 و تأثیر احکام و مسائل شرعی در ادبیات
 جنگ از جمله در قسمت شعر است، طرح
 مسائلی چون نماز، خطبه‌های نماز، نماز
 وحدت، اذان، سجاده، وضو، محراب، مأذنه
 و گلدسته و تیمم و... و تعبیر و کلماتی از
 این دست که در واقع برمی‌گردد به شعر
 انقلاب و ادامه آن به شعر جنگ می‌رسد. اگر
 نکته سنجان و باریک بینان مرا در تنگنای این
 سؤال قرار بدهند که به چه دلیل تعبیرات و
 اشاراتی از این گونه را ذیل فصل بسیج
 طبیعت و مظاهر آن بررسی کرده‌اید؟ در
 حالی که می‌بایست ذیل صنایع بدیعی
 تلمیحات یا سایر صنایع بدیعی بدان
 می‌پرداختید؟ این دلیل را به عنوان پاسخ
 اقامه خواهم کرد که به علت تموج اوصاف و
 تشبیهات و تخیلات و تعبیراتی که شاعران از
 قلمرو طبیعت گرفته‌اند، بدین جابجایی اقدام
 کرده‌ام. برای اثبات این ادعا تعبیرها و اشعار
 زیر را به عنوان شاهد می‌آورم:

گلدسته

ما فاتح قلّه کمال سحریم
 سرمست زیاده زلال سحریم

تا شب شکنان نماز وحدت خوانند
 گلدسته لاله را بلال سحریم^{۶۱}

احمد ده بزرگی

بانگ اذان

در جبهه دل فروغ جان گل کرده
 خورشید زخون عاشقان گل کرده
 در حنجر عارفان به صحرای وصال
 گلبانگ فرح بخش اذان گل کرده^{۶۲}

احمد ده بزرگی

به آب نور بگیرد با فرشته وضو
 نماز عشق به محراب عرش بگزارید
 گذشت نعره تکبیرشان زبام سپهر
 به کهکشان شهادت شهاب خونبارند^{۶۳}

نصرت‌الله مردانی

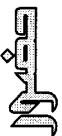
آب و آینه به سجاده گلبرگ نهاد
 عطر پرواز نسیم دم عیسی آمد^{۶۴}

احمد خوانساری

گل سپید زباغ ستاره می جوشد
 اذان فجر زعرش ستاره می جوشد
 نماز نور بخوانید بر جنازه شمع
 که از حرارت اشکش شراره می جوشد^{۶۵}

زکریا اخلاقی

شاعر دیگر سعی کرده به تناسب «نماز لاله
 بر سجاده سبز نسیم» در شعر فضایی عرفانی
 را زمینه چینی و تعبیه کند و خطاب به
 رزمندگان چنین بگوید:



در خلوص خلوت ناب نیاشگاه عشق
در تجلی طور نور از طلعت سینایتان
چون نماز لاله بر سجاده سبز نسیم
جذبۀ نور خدا در جلوۀ از سیمایتان^{۶۶}

احمد خوانساری

سند باد قهرمان اسطوره دریا و موج
می رود با اسب توفان تا دیار سرنوشت
تا نماز سبز خواند سبزه در محراب گل
گریه کن ای ابر عادل در بهار سرنوشت^{۶۷}

نصرالله مردانی

حمید سبزواری نیز از این تصویرسازها و
مشابه گزینی ها بی بهره نمانده است:

با سپاه نور سوی رزمگه باید شتافت
راه را بر ظلمت از هر چار سو باید گرفت
بر سر سجاده خورشیدی و خوبفت عشق
در نماز عاشقان از خون وضو باید گرفت^{۶۸}

حمید سبزواری

برخیز و مشتاقانه بر محراب روکن
در چشمه سار صبح تجدید وضو کن
سجاده را در برکه خون شستشو کن
وقت نماز عشق شد رو سوی او کن^{۶۹}

حمید سبزواری

ویژگی دو رباعی فوق در این است که از
روحیۀ حماسی بیشتری نسبت به سروده های
قبلی برخوردار می باشند.

سجاده

آنان که دل از غیر تو پرداخته اند
بی واهمه تا قلب سحر تاخته اند
از چشمه خورشید وضو ساخته اند
سجاده به روی آتش انداخته اند

حسن حسینی

راز سرخ

سرداده منم که سرفرازم گویند
آهسته به این و آن چو رازم گویند
چون آیه رزم در جهادم خوانند
چون سوره حمد در نمازم گویند

گلشن خون

گل کرده درخت روز در گلشن خون
پوشیده سپاه دین به تن جوشن خون
تا باز نماز سرخ وحدت خوانیم
گیریم وضو زچشمۀ روشن خون^{۷۰}

نصرالله مردانی

زگور سرخ تو هرگز، شهید گل، نرود
شمیم خونت اگر در مشام کس افتاد
رسول لاله به محراب ژاله زد فریاد
پرنده لحظه پرواز در قفس افتاد^{۷۱}

نصرالله مردانی

هر ذره بلالی است که در مآذن تسبیح
با نام تو تکبیر زنان شاد شکفته است



در ساکت خاکستری بی افق عشق
خونبارترین خطبه فریاد شکفته است^{۷۲}
سیلمهدی موسوی (فاخر)
به نمونه‌های زیر نیز می‌توان استناد
جست.

همنوی مابلال شهر تکبیر است و بس
بلبل پرورده بستان قرآنیم ما^{۷۳}
سیمیندخت وحیدی

عطر تکبیر به گلدسته مینا پیچید
بانگ گلغام اذان زمزمه پیر آمد^{۷۴}
احمد خوانساری

از سینه مرد خیز محراب نماز
تا محمل سبز لاله زاران سرخ است^{۷۵}
سیاوش دیهیمی

بلال نور برآمد چو بر مناره گل
شکفت غنچه تکبیر با اشاره گل^{۷۶}
نصرالله مردانی

نقره شبنم زبام سرخ گل تکبیر زد
بر حریر خون نماز اختران را یاد کن^{۷۷}
احمد خوانساری

به معراج گلگون تکبیرتان
لقای خدا، رونما، مرجیا^{۷۸}
احمد خوانساری

شعله تکبیر به عالم زدید
کاخ ستم سوخته از نارتان^{۷۹}



نماز عشق بر بام سپیده

به قاموس شهادت مطلب ماست^{۸۰}

سید مهدی موسوی

برگوش دلم اذان بیداری

با نای رسای دیده می گوید^{۸۱}

علیرضا قزوه

آراسته با سلاح تکبیر شدیم

با عزم جوان پیرو آن پیر شدیم

در زیر بریده رگ رگ گردن خویش

با خون روان غسل شهادت کردند

محمد خلیل جمالی

مثلاً به دو بیتی زیر می توان اشاره کرد:

چراغ ماه را خاموش کردیم

قبای صبح زیب دوش کردیم

نماز عشق را خواندیم، وقتی

به تکبیر شقایق گوش کردیم

بیوک ملکی (سحر)

از ویژگیهای بازار شعر جنگ گستردگی و

وسعت کاربرد ترکیبات تجریدی و تخیلات و

اسنادهای مجازی و نامصور است. اگرچه

این کاربرد و توجه خاص به این گونه ترکیبات

از یک نظر به کثرت ترکیبات و تنوع تعبیر در

یک زبان می افزاید ولی از جهت دیگر هم

خواننده را در لابلای این پیچیدگی های

نامحسوس و حداقل نامصور گرفتار می کند.

البته به هم زدن نظام خانوادگی کلمات به



طرق مختلف انجام گرفته است. از جمله

روشها:

حس آمیزی و امتزاج رنگها و تموج تعبیر

تجریدی در هماهنگی با این رنگ و حس

آمیزی است. مثلاً رباعی بسیار غنی زیر را

می توان نمونه کاملی برای روش فوق دانست.

با نقد همین رباعی (حضور از خدا) از

اطاله کلام خودداری می کنم.

حضور از خدا

وقتی که ترا به کوی ما آوردند

گفتی که حضوری از خدا آوردند

با هودجی از سبز سخاوت رفتی

در هودجی از سرخ ترا آوردند^{۸۲}

قیصر امین پور

در رباعی فوق، شاعر از ریزه کاریهایی بهره

جسته تا توانسته چنین طرحی نو و جالب را

در پرده خیال و تصور خواننده بیافکند.

یکی کاربرد صفت سبز برای سخاوت

است که باید گفت تجزیه اش چنین خواهد

شد:

رنگ+ امور انتزاعی (مفهومی یا نامصور)

سبز+ سخاوت

با پیوند این دو واژه در حقیقت شاعر وارد

حوزه حس آمیزی شده است.

در ترکیب «هودجی از سرخ» شاعر با

ظرافت خاص و باریک بینی شاعرانه با جابجایی يك حرف (ی) توانسته ترکیبی خارج از سنت متداول زبان را به کار ببرد و با همین اندک تغییر توانسته به نوعی رستاخیز در قلمرو ترکیب همت گمارد.

تعبیر حضوری از خدا نیز از جهت ساختار ترکیبی با ترکیب هودجی از سرخ مشابهت دارد ولی به لحاظ حوزه معنوی باید گفت (هودج و سرخ) هر دو قابل رویت و در حوزه بصری قرار می‌گیرند، اما «حضوری از خدا» يك تعبیر کاملاً عرفانی، انتزاعی و نامحسوس است و حداقل برای ما قابل درک و مشاهده و بیان نخواهد بود زیرا: «کانرا که خیر شد خبری باز نیامد»

با گزینش نمونه‌هایی چند از ترکیبات و تعبیر انتزاعی و نامحسوس این فصل را به پایان می‌بریم:

ادراك سبز، خشم خورشید، نوای خون، دعای خون، صفای خون، هوای خون، وقار گل، عزای خون، کرشمه باران، نفس آفتاب، باور شب، اندیشه گل، حشمت سرد، نماز لاله، دریا باور، دریای عشق، روشنای لطف، باران شوق، شهد شهادت، آتش ایمان، شهر شیخ، سوار مرگ، روزهای سرخ، گرداب اضطراب، شب حادثه، سوره حادثه، بیشه حوصله، بوی صدا، هجای فاجعه، نماز

یقین، نماز سرخ، اذان عشق، خنجر ایمان، مسلخ عشق، معراج یقین، اسب نجیب، خورشید دل، سوره سرخ، تیغ حادثه، صلای سرخ، پاسدار عشق، دعوت ناب، التهاب گل سرخ، شتاب گل، خروش ناب فضیلت، برکه تکبیر، برکه خروش، عطش سوز زلال، باور سرخ، دار حادثه، سلاح تکبیر، زهر تزویر، سلاح تدبیر، سوگ تلخ، خواب سرخ، کاروان حقیقت، ذهن سرخ، خاطر سبز، معراج خون، خط خروش، سلام سبز، زلال اندیشه، عطر نجیب، عطر شهادت، فهم عشق، صدای شرف، آتش خشم، طنین تیره، تفسیر خون، سلاح سرخ، لبیک سرخ، مسلسل عشق، تجرید روح، سلاح سخن، بوی باران، ردای سرخ ایثار، آیین اندیشه، نهال سبز حق، وقار سرخ، قرار سرخ، قلب سبز، حضور ایثار، طرح ایثار، گلشن اشراق، سرود آبی ایثار، نجابت دزفولی، سبزی صداقت، ایمان سرخ، نخل ایثار، شکوه رزم، نغمه سرخ، منطق خون، حدیث شوق، چشم باور، روح ایثار، بال معجزه، موج معجزه، باغ ادراك، لطف سبز، سوگ سرخ، خون نور، بینایی قلم، کرانه عشق، شوق شهید، شانه عشق، روح بهار، آشیانه عشق، خزانه عشق، دست شوق، پای دل، فرات عشق، فریاد سرخ، کرانه رویش، تیغ خشم، امام عشق، رحیل سرخ، ابر عادل،



حوصله زرد، عقاب آب، نجوای سبزه، شب بیداد، بلوغ سبزه، آواز نور، طلوع عاطفه، گلوی فاصله، جبهه عشق، طلعت توحید، شمیم خون، درخت حوصله، نوید وصل، محراب عشق، صدای سبزه، بهار سبزاندیش، خاک عشق، سوره حادثه، خطبه سرخ، تب سبزه، شکوه جوانه، تپش انتظار، شهاب فتنه، کارون عشق، مرزپندار، نماز نور، شوق یورش، جوانه‌های انا الحق، و ...

با وجود تمام بیگانگی‌های ما با طبیعت باید گفت: آشنایی شاعر با طبیعت یک آشنایی و رابطه تازه نیست. زیرا انسان اگر در برج عاج تأملات خویش هم بنشیند و در دنیا را به روی خویش ببندد، بالاخره از حوزه زمان و مکان که نمی‌تواند خارج شود، همین که شب را به صبح می‌رساند به نحوی در ارتباط با طبیعت است. حال ممکن است شاعر از کنار صبح مثل عموم مردم خواب آلود نگذرد و چند قدمی هم به استقبال صبح برود و لحظاتی را هم در انتظار طلوع خورشید به سر ببرد و از همین طلوع خونین در ذهن خود تصویرها بسازد و قاب کند و در نمایشگاه تخیلاتش بیاویزد. ممکن است به اطراف بنگرد و حتی از خانه بیرون بیاید و در گریز از زندگی شهری و ماشینی به دامن طبیعت پا نهد، حتی اگر در حد باغچه



کوچک حیاط باشد یا از پنجره «آپارتمان» به کوه بنگرد و یا به میهمانی گلدان کوچک پشت پنجره برود و کنار سفره شمعدانی خود خورشید را به صبحانه دعوت کند و در صبحگاه عمومی گلها شرکت کند. مسلماً شاعر امروز آنقدرها با طبیعت و مظاهر آن رابطه ندارد که منوچهری و عنصری و ... اما بی انصافی است اگر بگوییم شعرای جنگ با طبیعت قهر کرده‌اند و با آن بیگانه‌اند.

شاعر امروز می‌تواند به پشتوانه تخیل و ذوق و قدرت شاعری حتی خود را فرمانده گلها هم جا بزند. آلاله‌ها را به صف کند، در بسیج گل سرخ ثبت نام کند، سری به سنگر شقایق‌ها بکشد، گزارشی از پادگان آلاله‌ها تهیه کند، نسترن و اقاقی را به دادخواهی مظلومیت شهدا به مشهد لاله دعوت کند.

سفارش ساخت مرقدی از گل سرخ را برای شهیدان بدهد، در سوگ بنفشه به مشکی نشیند و در حد توان خود مفاهیم تجریدی را در آزمایشگاه تخیلاتش به پیکر گلها تزریق کند. اندیشه بهار و یا خطه پاییز را از پشت سنگر لاله دیده‌بانی کند و گلها را به کلاس درس بهار فرا بخواند و در اربعین باغ و گلستان در اثر بیداد خزان از مأذنه خونچکان سرو و صنوبر و نخل، اذان نور بخواند و پیرامون وحدت گلها صحبت کند.

در مجموع باید گفت شعر جنگ از این بعد (بسیج طبیعت و عناصر آن) شعری است موفق و از لحاظ پویایی و تحرك و تموج مظاهر طبیعی نیز شعری است مثبت اما از جمله خطراتی که پیشروی بیش از حد آن در این جبهه از شعر جنگ در پی خواهد داشت سقوط در دامن نوعی صورتگرایی «فرمالیسم»^{۸۳} و بریدگی از محتوا و پیام و کمبود بعد معنوی شعر است. مثلاً در این زمینه میزان تلمیحات و اشارت مکتبی و عقیدتی بسیار کم است و در دراز مدت اگر با این روند حرکت کنیم این گونه اشعار نوعی فرهنگ بی ریشه را برایمان به ارمغان خواهد آورد و ما را در طبیعت محض غرق خواهد کرد و بعید هم نیست با زمینه و سابقه شعر دوستی ایرانیان در طول تاریخ، در بعد قالب و ساختمان و فرم شعر بتوانیم دست تمامی صورتگرایان و هنرمندان لفظ پسند را از پشت ببندیم. که تازه در این صورت نه تنها کاری از پیش نبرده‌ایم بلکه در نهایت می‌شویم منوچهری و عنصری دیگر که نوعی بازگشت ظاهری (فرمالیستی)^{۸۴} بیش نیست که در آن صورت هیئات هیئات زیرا شاعری به نظر من نوعی پروازست و با يك بال تنها (فرم، ساختمان، قالب، ظاهر، لفظ) پریدن کاری است بیهوده.

یادداشتها:

۱. سپیده کاشانی.
۲. همان.
۳. همان.
۴. پرویز بیگی حبیب آبادی.
۵. همان.
۶. همان.
۷. مشفق کاشانی.
۸. همان
۹. سیمیندخت وحیدی.
۱۰. همان.
۱۱. محمود انوار.
۱۲. غ. کیایی فراز.
۱۳. محمد پله‌ور.
۱۴. سیدحسین محمودی.
۱۵. شهرام مقدسی.
۱۶. سید مهدی موسوی (م. فاخر).
۱۷. درکوجه آفتاب، ص ۵۳.
۱۸. نصرالله مردانی.
۱۹. همان.
۲۰. همان.
۲۱. گاهنامه میلاد.
۲۲. احمد خوانساری.
۲۳. زکریا اخلاقی، امید انقلاب، ص ۵۳.
۲۴. حسن رزمجو، امید انقلاب، ص ۸۹.
۲۵. حاج جعفر بابایی (حلاج)، پیام انقلاب، ص ۹۲.
۲۶. غلامحسین یوسفی (ناقوس) یادنامه سومین کنگره شعر و ادب.
۲۷. جواد محبت، کیهان، ۲۷ خرداد ۱۳۶۱.
۲۸. حسن حسینی، همصدا با حلق اسماعیل.
۲۹. سروش، شماره ۷۵، آبان ۱۳۵۹.
۳۰. درکوجه آفتاب، ص ۵۴.

۳۱. سروش، شماره ۲۳۹، خرداد ۱۳۶۳.
۳۲. احمد خوانساری، روزنامه جمهوری اسلامی،
صحیفه، ۱۰ خرداد ۱۳۶۳.
۳۳. همان.
۳۴. در کوچه آفتاب، ص ۹۹.
۳۵. روزنامه جمهوری اسلامی، ۷ اردیبهشت ۱۳۶۰.
۳۶. کیهان، ۲۷ خرداد ۱۳۶۱.
۳۷. روزنامه جمهوری اسلامی، ۲ مهرماه ۱۳۶۳.
۳۸. سوره، ویژه جنگ، ص ۱۲۳.
۳۹. قیام نور، صص ۵۲ و ۵۳.
۴۰. سروش، شماره ۲۵۶، شهریور ۱۳۶۳.
۴۱. سروش، شماره ۱۶۲، مهر ۱۳۶۱.
۴۲. اولین مبلغ دریافتی دراویش و یا کسبه و فروشندگان.
۴۳. همصدا با حلق اسماعیل، ص ۴۲.
۴۴. روزنامه جمهوری اسلامی، شماره ۱۳۸۷، ۱۸ اسفند.
۴۵. سروش، شماره ۱۷۸، فروردین ۱۳۶۲.
۴۶. امید انقلاب، شماره ۵۶، خرداد ۱۳۶۲.
۴۷. تنفس صبح، ص ۱۲۱.
۴۸. سروش، شماره ۲۰۳، مرداد ۱۳۶۲.
۴۹. سروش، شماره ۲۵۶، شهریور ۱۳۶۳.
۵۰. در کوچه آفتاب، ص ۵۴.
۵۱. همان.
۵۲. روزنامه جمهوری اسلامی، مهرماه ۱۳۶۲، ویژه‌نامه
هفته جنگ.
۵۳. پیام انقلاب، ش ۹۹، فروردین ۱۳۶۰.
۵۴. پیام انقلاب، شماره ۴۵، آبان ۱۳۶۰.
۵۵. امید انقلاب، شماره ۷۹، اردیبهشت ۱۳۶۳.
۵۶. نام قبرستان و مزار شهیدان همدان «باغ بهشت»
است.
۵۷. یادنامه کنگره شعر و ادب، مشهد.
۵۸. روزنامه جمهوری اسلامی، ویژه هفته جنگ، ۳ مهر
۱۳۶۲.
۵۹. روزنامه جمهوری اسلامی، صحیفه، ۱۰ خرداد
- ۱۳۶۳.
۶۰. روزنامه جمهوری اسلامی، صحیفه، ۱۰ خرداد
۱۳۶۳.
۶۱. روزنامه جمهوری اسلامی، صحیفه، ۴ مرداد ۱۳۶۳.
۶۲. روزنامه جمهوری اسلامی، صحیفه، ۴ مرداد ۱۳۶۳.
۶۳. سروش.
۶۴. گاهنامه سیلاد، شماره ۳.
۶۵. امید انقلاب، شماره ۵۳، اردیبهشت ۱۳۶۲.
۶۶. سروش، شماره ۲۵۶، شهریور ۱۳۶۳.
۶۷. سروش، شماره ۱۲۶، آذر ۱۳۶۰.
۶۸. سروش، شماره ۱۳۶، تیر ۱۳۶۰.
۶۹. سروش، شماره ۱۳۶، تیر ۱۳۶۰.
۷۰. قیام نور، ص ۸۵.
۷۱. کیهان، شماره ۱۱۶۲۱، ۱۷ تیر ۱۳۶۱.
۷۲. گاهنامه سیلاد، شماره ۳.
۷۳. سروش، شماره ۱۷۸، فروردین ۱۳۶۲.
۷۴. گاهنامه میلاد، شماره ۳.
۷۵. همان.
۷۶. سروش، شماره ۲۲۵، بهمن ۱۳۶۲.
۷۷. گاهنامه میلاد، شماره ۳.
۷۸. همان.
۷۹. روزنامه جمهوری اسلامی، شماره ۱۱۶۰، خرداد
۱۳۶۲.
۸۰. سروش، شماره ۲۴۴، تیر ۱۳۶۴.
۸۱. امید انقلاب، شماره ۸۵، مرداد ۱۳۶۳.
۸۲. در کوچه آفتاب، ص ۴۳.

83. Formalism

84. Formalist

